٤٢٥

صبا افسون پره هر کسنه ... برله بر اوج طغراق اوزرینه

بدنه کرده اغوبه لر و یاخود طغوز کرده ... بر اوفره لر و یانجق بر لرینه واط

صاچه لر نایت مجربدر افسون پره بودر بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله

وَانّا فتح قلقلینه عبد السلام ولتینه تحتغینه شبشبینه شلا

ملا له وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغ

شیناهم فهم لا یبصرون ایها البراغیث دمی فی دمکم ودمکم

فی دمی کفوا اذاکم عنی وانا اکف عنکم اذانی

... اریکه ... بکه حضرت جعفر پاشا ابن سلطان یلدرم

٤٢١ ... قدس سره ... والدسه

حضرت مولانا جلال الملة والدین

نهاده تدن نفس فرح حصار صاحبی مدفنه اولدقلری

مقدسه بیاندر رضوان الله علیهم اجمعین

کاو بانه ...

حضرت

حضرت ... بن سلطان ولد ابنه حضرت

محمد چلبی ...

روح الله روحها

ثمره

ابنه عبدالوهاب پاپای اخوه امیر عادل ولد ... اوس

چلبی افندی چلبی افندی دیوانه چلبی

ابنه حضرت جعفر

افندی

هذه رساله قطبیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی قیاس حضرت حکیم را که نظام
عالم سفلی باوتاد خلود مخلد کردانید جمیلی
که از کمالات انوار آثار اقطاب اجسام
علویه طرایق کمالات را بر ماهیات ممکنات
مؤید کردانید جهة تکمیل نفوس انسانی مخمور
آن درد فراق را و مغموم آن سوز اشتیاق را
شربت وصال رسانید و فصوص سرایر حقایق را

بآشنای روحانی [illegible] بنکین خطهٔ شهود جسمانی
مرتکز کردانید و صلوة نامتناهی بر حضرت
سید سادات خواجهٔ کونین کاینات همای صحرای
سیاست فلک نجات ضلالت نامهٔ شرف یقین
مبارز میدان تمکین شفیع بسین شفیع مذنبین
محمد مصطفی ع م باد و بر اهل بیت او که خلاصهٔ
عرصهٔ امکان و منابع مکارم و احسانند
و بعد از حمد حضرت سبحان و توفیر درود
نامتناهی بدان ایدک الله ای طالب که این رساله

است مسمی بقطبیه در بیان مراتب رجال ٢
غیب رضیه اعز الله جندهم باستحیا دایرة المسلمین
مادامت السموات والارضون که درمیادین
قباب اولیای تحت قبابی مندرجند از استخراج
وتالیف وحید زمان خود شمس المحققین وبدر
المدققین رشید الاسلام ومرشد المسلمین
معین دین مصطفوی ومزین طریق مرتضوی
اولیای حق سبحانه وتعالی نه طایفه اند واسمای
شریف ایشان وعدد ایشان درین دایره ثبت کرده

شد واین نه طایفه در تحت تصرف قطب اند دایره اینست



اول مقام رقباست وایشان سیصد نفر اند
که بر قلب آدم اند عم درهر زمانی زاید وناقص نشوند
ای مقام

خبر داده است

وبدرستی که رسول صلی الله علیه وسلم بر حضرت
ایشان بلک در هر زمانی می باشند و ما نمی دانیم که ایشان
در یر زمانه هستند مگر از کشف وایشان برگزیده
اند و پسندیده و دوست می دارند از دعا انرا که
حضرت حق ذکر کرده است در کتاب خود
قوله تعالی ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و
ترحمنا لنکونن من الخاسرین وبدان که
رسول عم در حق ایشان گفته است که ایشان
برقلب شخص نداز اکابر بشر وملائکه ومعنی این

قول نیز آنست که هر علمی وارد میشود بر قلب
آن کسی که این کبرا از ملائکه ورسل است
وبدرستی که او وارد میشود بر قلب آن کس که
بردلاو باشد **مقام دوم ازان اخیار است**
وایشان هفتاد تن اند بر قلب شیث ندعم
وبر قلب ادریس عم ومستجاب الدعوة اند وسیر
سلوک ایشان در عالم محسوس است ازان بیش
شعور ندارند **ومقام سیوم ازان ابرار است**
وایشان چهل تن اند بر قلب نوح عم در هر زمانی

زاید نمی شوند وکم نمی شوند وهمچنین نیز خبر نبوی داده
شده است صلی الله علیه وسلم درین طبقه که
در امّت او چهل شخص هستند بر قلب نوح عم
وصفت ایشان قبض است ودعاء ایشان دعاء
نوح عم که رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی
مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات ولا تزد الظالمین
الّا تبارًا ومقام ایشان غیرهٔ دینست وسیر سلوک
وتصرف ایشان در عالم محسوساتست وکرهٔ ارض
ومقام چهارم از آن نقبا است وایشان دوازده

تن اند در هر زمان زاید نمی شوند وکم نمی شوند بر عدد
بروج فلک اند که دوازده شخص است هر یکی نقیبی عالم
است بخاصیة هر برجی وبآن چیزی که ودیعة
کرده است حضرت حق تعالی دران برج از اسرار و
ایجاد است
تأثیرات وبرآن کوکبی نزول میکند دران برج از
کواکب سیاره وثوابت بدرستی که هر ثوابت را حرکاتی
هست در بروج وشعور نمی شود برو در حس
از جهة آنکه ظاهر نمی شود او مگر در هزاران سال
وغیرها واهل رصد قاصر است از مشاهدهٔ آن بدانکه

خدای تعالی کردانیده است بدستهای این نقبا علوم شرایع
منزله را وایشان استخراج میکنند خبایای نفوس مست
ودانستن مکرها، نفس وحیلها، نفس واما ابلیس لعین
مکشوفست نزد ایشان که می شناسند آن چیزرا که ابلیس
می داند از نفس خود وانرا نیز که نمی داند وبعضی از ایشان
ازان قبیل اند که علم دارند بحیثیتی که هرگاه که دیدند اثر
قدم شخص را در زمین می دانند که آن سعید است
یا شقی **مقام پنجم ازان ابدال است** وایشان
هفت شخصند زاید نمی شوند وکم نمی شوند وحفظ می

کند خدای تعالی با ایشان اقالیم سبعه را از برای هر بدلی
اقلیمی هست واحدی از ایشان بر قدم خلیل اند عم دوم
بر قدم کلیم است عم وسوم در قدم هرون وچهارم
در قدم ادریس وپنجم در قدم یوسف وششم در قدم
عیسی وهفتم در قدم آدم علیهم السلام وایشان
عارفانند بآنچه ودیعت کرده است حق تعالی در کواکب
سیاره از امور واسرار در حرکات کواکب ونزول
ایشان در منازل وایشانرا از اسماء الله صفات
سبعه است بعضی از ایشان عبد الحی است وعبد

العلیم وعبد الشکور وعبد السمیع وعبد البصیر
وهر صفة الٰهی را مردی هست از ایشان که بآن صفت نظر
می کند حضرت حق وآن صفت عاقبتست بدان رجل
ونیست از شخصی الا که مر او را نسبتی نیست یا باسم
الٰهی از ملحق میشود همان چیزی را که بر و هست
از اسباب خیر و شر و ایشان بحسب آن خیر اند اعطا
میکنند حقیقة را وآن اسم الٰهی از شمول واحاطه پس
برین موازنه است علم این رجل که گفتیم وایشان را
نام کرده ابدال زیرا که وقتی که مفارقت میکنند از جای

وبدل خود انجا میگذارند شخصی را بر صورت خود
وشك نمی دارند کسی که او را دیده باشد که گوید مگر که
این شخص است وحال آنکه او نیست بل شخصی روحانیست
که ترك کرده است ببدل خود وبازن خود وهر که را این
مرتبه باشد واین قوة او بدلست ومقام ایشان سلامتست
از شك وریب وبد حسنی برکنده است حضرت
حق تعالی غل را از صدر ایشان در دنیا رهانیده است
مردم را از بدی ظن ایشان بلکه ایشان را ظنی نیست
زیرا که علم ایشان علمیست صحیح ونمی دانند از مردم الا آن

چیزی که ایشان برو هست اند از چیزی وحال آنکه
خدای ارسال کرده است میان ایشان ومیان سروری
که مردم راهست حجاب ایشان عالمانند وحکیمانند
وبرادرانند **مقام ششم از ان مردان اشتیاق است** ایشان
پنج شخص اند بر قلب جبرائیل عم زاید نمی شوند وکم نمی شوند
ودر هر زمان هستند وجبری مار وسده است از
رسول عم وایشان ملوک این طریق اند وایشان
را از علوم آن مقدار هست که مر جبرائیل عم راهست
از قوتی که تعبیر کرده شده است به پرهای که بسبب او

صعود میکنند ونزول میکنند وتجاوز نمی کنند علم ایشان
بر علم جبرائیل عم محمد است واو با ایشان وامی استند
روز قیامت وایشان اصحاب خلق اند وایشانرا خلق
میکنند خدای تعالی عین مشاهده وایشانرا مردان
صلوة خمسه میگویند هر مردی از ایشان مختص است
بحقیقة صلوة واحده از فرایض که فتور نمی کند از صلوة
در لیل ونهار حتی که بعض از ایشان از اهل کشف
اند وهر صلوتی مجسم می شود بر ایشان **مقام هفتم از ان
اوتاد است** وایشان چهار شخص اند در هر

زمان زاید نیستند و کم نیستند و یکی از ایشان آنست
که حفظ میکند خدای تعالی بایشان مشرق و ولایت او را
و دیگر مغرب را و ولایت او را و دیگر جنوب را و شمال
را و از ایشان کاه تعبیه بجبال چنانکه فرموده است
الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا و هم
حکم ایشان در عالم حکم جبال داده در زمین مقام
ایشان اشارت کرده است خدا که حکایت از ابلیس
علیه ما یستحق لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم
وعن ایمانهم و حفظ میکند خدای تعالی باوتاد این چهار

جهات و ایشان حفظ میکنند این چهار جهاترا
و شیطانرا بر ایشان سلطنت نیست زیرا که
ایشانرا دخلی و ترتیبی آدم نیست و هرجا که ما ذکر میکنیم
ازین قوم باسم و بعضی از ایشان زنانند و لکن ایشان
مردانند بحقیقت و ایشان مردمی اند با هیبت اند
و جلالت اند و ایشان کسانند که حالی روحانی
غالبست و دلهای ایشان سماوی اند و در زمین
مجهول اند و در آسمان معلوم اند و یکی از ایشان
کسی که استخراج کرده است حق تعالی در قول خود که

ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات
ومن فی الارض الا ما شاء الله ودوم عمر است
لا یتناهی وان مقام عزیز است وسوم را از ایشان
قولیست در ایجاد اما از ایشان چیزی یافت
نمی شود وچهارم را از ایشان بسیار چیزهای ظاهر
میشود **مقام هشتم از ان نجبا است** وایشان
سه نفس اند در هر زمانی زاید نمی شوند وکم نمی شوند
ومدد می خواهند از حق سبحانه وتعالی ومدد می
دهند بر خلق بر طریق لین وشفقت نه بعنف و

فتوح میکنند از حضرت حق تعالی باستفاده وتوجه
میکنند بر خلق بافاده وبعضی از ایشان زنانند وبدرستی
که خدا ایشانرا آفریده است از برای سعی حوایج مردم و
قضائی ایشان از نزد حضرت حق تعالی نه نزد خلق وصفت
ایشان آنست که وقتی که افاده میکنند بر خلق افاده می
کنند بطریق لطف بحیثیتی که کسی ظن می برد که استفاده
میکنند از خلق ویکی از ایشان دایم الفتح است که
منقطع نمی شود ودایم در یک مرتبه است وظاهر
می شود در هر صورتی از صورت عالم ودوم از ایشا

کسی است که عالم است بر ملکوت و جلیس ملائکه
است و می گردد بر مقامات سیوم را از ایشان عالم
ملک می گویند و جلیس مردم اند و ایشان نجیب است
و معناء ایشان لطیف ایشانرا اسم رحمانیون و الهیون
می گویند و ایشان اهل وحی اند از حضرت حق تعالی
و ایشان کسانند که بر ایشان بسط و تبسم غالبست
و این جانب شفقت مفرطه و مشاهده ان چیز که موجب
شفقتست بر خلق و ایشانرا خیر محض است و ایشانرا
بسیست از علوم بقدر ان علم که میکائیل را باشد و مقام

ایشان کرسی است و ور نمی شوند از کرسی مادام که ایشان
نجبا اند و ایشانرا اقدم راسخ است در علم تسیر کواکب
از جهت کشف و اطلاعی که هست از جانب حق ایشانرا

مقام نهم از ان امامانست که امامان روحانیانند

و ایشان دو کسند امامی که در جانب یمین قطب است
بدان بدرستی که این امام صاحب جمال است نه صاحب مقاله
و نام او عبد الملک می باشد او را از علم رضی چیزی بدرستی
که ایشان دو قسم باشند محمول و غیر محمول اول آنست که
قایم است بنفس خود و دوم که محمول است قایم بنفس خود

وایستاده است در عقب حجابها، سبحات حضرت
وی بیند نفس خود را و رب خود را بر حکم نفس خود
پس با وقات خود مشغولست بانچه او در هست
پس او مرآه قطب است و آن ذکر قطب را محل است
و هم مرآه و ملاحظ این امام لوح است و قلم **و امام**
اکملی که بر سار قطب است و فرق میان او و میان
منزل اتحاد آنست که قطبست پیر و در مقام قطب
باشند و این امام را معرفت سر اسرار است و او را ندبیر الهی
است و این امام را لی عدد اسرار الهی است و نمی داند او را

قطب اکبر

غیر حق و مختص است این امام بدانکه می داند صفت
کیمیا را و علم خواص احجار را و این امام ظاهر سبب اسرار
هر عمل از صنایع مخفیه بر سیاکل خاکی و او را پنج سر تربیت
از نباتات اول تدبیر میکند و دوم فصل و سیوم تولید را
تقویت میکند چهارم عبودی دارد بر سر رموز پنجم
فلک طلسمات و می دانند چیزها ظاهره را و باطنه و او را
خرق عادت هست **مقام قطب اقطاب** یعنی قطب
ابدال و مقام او جائیست مر احوال و مقامات را باصا
چون حقیقه محمد علیه الصلوة والسلام و قطب

مرکز دایره است و محیط دایره و آینهٔ حق است و بدوست
مدار عالم و او را الهامست بر قلوب خلایق بخیر و
و شر بطریق واحد هیچ ترجیح ندارد احدی بدان دیگر پس
قطب حضرت اتحاد صرفست و او خلیفه است و حال او
عام است مقید نمی شود بحالهٔ واحدهٔ مخصوصه بدرستی که
او سر عام است در وجود و بدست اوست خزاین وجود
و حق سبحانه برو متجلی است هر زمان دایمی و نمی باشد از ایشان
در هر زمان مگر یکی او غوثست و او از مقربین است و او
سید جماعتست در وقت خود و بعضی از ایشان ظاهر الحکم

است و تجدید میکند خلافت ظاهر او باطن را چون امیر
المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب و فرزند او حسن
بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و چون محمد
مهدی قایم الزمان رضی الله عنه و بعض از ایشان آنست که
او را خلافت باطنه است و اما حکم نیست در ظاهر چون
احمد بن عبدالله البلخی و این قطب بر قلب اسرافیل است
یک شخص است مسمی است بعمده و منکر میشود و بر
قلب و در هر نفس فرق نمی شود میان علم او بر هر وجه کار
خود هر منزلی آنچیزی را که در منزل دیگر خواهد معلوم شدن

ومیان مردم ازو عجب ترکس نیست بحسب حال و در معرفة
الله نیز ازو بزرگ ترکس نیست این سخت طائفه اند از اولیا
خدای تعالی که خارج از دایرهٔ قطب اند و این طائفه عدد خاص ندارند
و در زمان بغایت کم زیاده می باشد و در زمانی بغایت
کم نیز می باشند چنانکه در زمان سابق شیوخ صوفیه هزار
دو هزار بوده اند و درین زمان نادر الوقوع اند اگر در زمانی
یکی ازین طایفه باند سرآن مجموع بان یکی خاص میشود
و اول ملامتی اند و ایشان کسانند خارج دایره
قطب اند و ایشان کسانی اند ظاهر نمی شود بر ظواهر

انچه در بواطن ایشانست و ایشان سادات
اهل طریق اند و کسانی اند که مکمّل اند و از ایشان زنان
نیز می باشند و ایشان اعلاء طایفه اند و در همه اطوار
و سید عالم عم از ایشان است و او مجهول القدر است
و ایشانرا نمی داند کسی مگر سید ایشان و ایشان
حکماء اند ایشانرا اطلاعی هست بر انچه در عالم کون
و فساد هست از سرایر و ضمایر و اوامر و نواهی
بران نهج که او محقق شده است من عند الله پس کسی که
خرق این عادت مرتبه کرد مطلع نشد ازان نهج که حکیم



تعالی اورا وضع کرده است البته او مشرك است
وملحد بران سرا برکه مهذب شده است من عند الله
وایشان امنا اند در ارض حضرت حق تعالی وایشان
کسانی اند که ایشانرا غیره بر اسرار خود شان هست
ودوم ازان صوفیانند وصوفیرا هیچ عدد
مخصوص نیست که بسیار میگردند وکم میشوند وایشان
خلاص یافته اند از بشریت ومتصف شده اند بکمالات
واهل مشاهده اند ومعاینه وارشاد ایشان اینست
که تکمیل ناقص است وایشان در معارف الهی متفاوتند

فوق کل ذی علم علیم **وسیوم ازان افراد اند** وایشان
خارج دایره قطب اند وایشان مقر باشند بلسان شرع ونظیر
ایشان از ملائکه ارواح مهیمه است وایشان را کشف خاص
است ونمی دانند ایشانرا غیر ایشان چنانکه خضر علیه السلام
بدرستی که او از افراد است وایشانرا عددی محصور ی
نیست گاه باشد که میان این طایفه کسی واقع گردد (کرده) که او بمعرفة
بالله بهتر باشد از قطب ابدال **وچهارم ازان طایفه** [illegible]
افراد اند وایشان خارج دایرهٔ قطب اند وایشان
مثل ملامتی اند در همه احوال مکر در طاعت وعبادت

که ملامتیان بفرایض و سنن و تطوعات مشغولند با خفا
و قلندریه بغیر از فرایض بچیزی دگر مرتکب نیست اند و بطیب
قلوب خود راضی است **پنجم از آن طائفه مفردانند**
و ایشان خارج دایرهٔ قطب اند و ایشان قومی اند که عبادت
می کند خدا را در قعرهاء دریا و جوها و ایشان را نمی داند هیچ
کس و مرویست از حضرت شیخ شبلی طاب ثراه که رفتم بشط
دجله بر دلم خطور کرد که ایا مر خدا را بندگان هستند
که عبادت میکنند بر آب ناگاه کسی ظاهر شد از میان دجله
گفت بلی یا ابا مسعود خدای تعالی را مردمی هست اند که

عبادت میکنند در قعرهاء آب و من از ایشانم و چند
چیزی دگر دارد از مغیبات که واقع شد بعد زمان
زمان **ششم از آن محدثین است**
و ایشان خارج دایرهٔ قطب اند و ایشان کسانند که
خدا با ایشان سخن میکند از عقب حجاب و گفته است
خدای تعالی در قرآن که وما کان لبشر و ایشان دو صنفند
یک آنست ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
و صنفی دگر آنست که ایشان با سخن میگویند ارواح ملکی
در قلوب ایشان و طریق ایشان ریاضت نفسانیه است

ومجاهدات بدنی وجه که باشد بدرستی که نفوس ایشان
وقتی که صافی شد از کدورات وملحق شد بعالم مناسب
خود ادراک کرد ارواح اعلا را از عالم ملکوت منتقش
میشود در ایشان از علوم مغیبه از معانی و برایشان
را حاصل میشود بسیار از مغیبات **هفتمین**
قطب ارشاد است واو خارج دایرهٔ قطب بدال
است ودر هر زمانی یکی باشد واو عارفست بستر ذات
وصفات حضرت حق تعالی واو بنهایت سر ذات الهی
رسیده است و باز رجوع کرده است به بدایت زیرا که

تکمیل ناقصان واین قطب از صوفیه می باشد چنانکه در هر
زمانی در میان شیوخ صوفیه ازو کامل تری نباشد
مثل جنید بغدادی ومعروف کرخی و سری سقطی
واز متاخران همچو شیخ زاهد گیلانی طاب ثراه و صفی الدین
اصفهانی اردبیلی ومانند اینها ودر هر زمانی خالی
نمی باشد زیرا که تکمیل ناقصان موقوفست بایشان واین
قطب ارشاد بر دل محمد است علیه الصلوة والسلام
واین دایره ثالث را وضع کردیم بمذهب شیخ محی الدین عربی و
ایشان سیزده طائفه اند چنانکه درین دایره

ثبت کرده شده



است
واین
زسیزده
طایفه قایل
نشده است الا
شیخ محی الدین عربی وطایفهٔ اوّل حواریون اندواز
ایشان همیشه یکی میباشدو درهر زمانی وچون یکی
مرده دیگری درمقام او قایم میشود وحواریون

کسانی اند که ناصر دین محمد اند علیه الصلوة والسلام
بضرب شمشیر و باقامهٔ حجة واعطا میکند علم وعبادت
وشجاعت واقدام را ومقام او رواج دین محمدی
است ع م معجزه وقطع از ایشان کرده هیچ کس قادر
نیست براقامهٔ آن حجة وآن شخص وارث معجزه
است وامامت میکند دلیل را بر صدق نبی ع م
دوم رجال الغیب اند وایشان ده شخص اند
زاید نمی شوند ودرهر زمانی می باشند وایشان اهل
خشوع اند وایشان مستور اند که نمی دانند کسی ایشان را

در زمین و آسمان و مناجات نمی کنند بغیر حضرت حق
را و می روند در دنیا هون و حواری وَاِذَا خَاطَبَهُمُ
الجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و اوابِ ایشان حیا است ادب
و بدانکه رجال الغیب در اصطلاح اهل الله اطلاق میکنند
بر قومی که ایشان اخذ نمی کنند چیزی از علوم و هنر فن محسوس
مگر از جانب غیب **وسیوم رجال القوة میخوانند**
وایشان هشت کسی اند که ایشان از رجال الغیب
و القهر نیز میگویند و در کلام الله نیز نشان
هست که حضرت حق تعالی فرموده است که اَشِدَّآءُ عَلَی

نفس

الکُفَّارِ و در رجائی دیگر هم آمده در قرآن که ایشان
بغایت موثر است در نفوس **وچهارم رجال
الفتح میخوانند** وایشان بیست و چهار نفس
اند در هر زمانی زاید نمی شوند و کم نمی شوند وایشان
بر عدد ساعات اند و هر ساعت مردی موکل است
ازین طایفه و هر فتحی که واقع میشود از علوم بر مردم
از ایشان در هر ساعتی که باشد از لیل و نهار
بدرستی که ان فتح از ان موکل آن ساعتست ایشان
متفرق اند در زمین هیچ با ان جمع نمی شوند و بعضی از ایشان

ازیشان

در یمن اند و بعضی از ایشان در مغرب اند و بعضی از
ایشان در بلاد مشرق اند و باقی بسایر جهات

و پنجم را رجبیین می خوانند و ایشان
ارباب قول ثقیل چهل نفس اند زاید نمی شوند و کم نمی شوند
و حال ایشان قیامست بعظمة حق تعالی و ایشان
ارباب قول ثقیل اند و خدای تعالی نیز گفته است که
سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا و ایشان را رجبیون
می گویند چرا که این حال نمی باشد ایشانرا مگر در ماه
رجب و در غیر ماه این حال از ایشان فوت می شود

رجب دور

و ششم را رجال ایام سته گویند و ایشان
شش نفس اند در هر زمانی زاید نمی شوند و کم نمی شوند
و ایشانرا مردان ایام سته گویند و ایشان سلطانند
به شش جهتی که ظاهر شده است بوجود شریف **و هفتم را
رجال تحت اسفل خوانند** و ایشان بیست و یک
نفس اند در هیچ زمانی زاید نمی شوند و کم نمی شوند و ایشانرا
رجال تحت اسفل می نامند و ایشان اهل نفس رحمانیند
و ایشانرا معرفت نیست بنفسی که خارجست از
ایشان بر ایشان نفس رحمانیند که نازلست با ایشان

... اویس ... رسول صلعم ... اویس ... انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن

وبران نفس است حیوة ایشان وغذای ایشان
وهشتم رابیست وهشت تنان خوانند وایشان
بیست هشت نفس اند که ظاهراند بامر حق تعالی زاید
نمی شوند وکم نمی شوند در هر زمانی می باشند وظهور ایشان
بالله تعالی است وایشان قایند بجموع حق تعالی وشیخ
ابومدین از ایشان بود **ونهم شخص واحد است**
در هر زمانی زاید نمی شود وگاه باشد که زن باشد استطالتی
در هر چیزی باشد وشجاع می باشد وکبیر الدعوی بحق و
حکم می کند بعدل وشیخ عبدالقادر گیلانی رحمة الله علیه از ویود

ومقام دهم یك شخص است مرکب ممتزج در
هر زمانی یافت نمی شود غیر از او واو مانند عیسی علیه
السلام است متولد است میان روح وبشر چنانکه
حکایت کرده می شود از بلقیس که مولود شده است
در میان جن وانس وکس نمی داند که این شخص را
جد و پدر بشری هست یا نه بس او مرکب از دو جنس
مختلف باشد وصاحب برزخ است وحفظ می کند
خدای تعالی عالم برزخ را باو واز باب در خود پیدا شده
ومقام یازدهم یك شخص است وگاه باشد که از زن

نیز می باشد و او را اسما هست بجمیع عالم و او شخصیست
که غریب المقام و حال او مشتبه میشود بر بعض اهل طریق
از کسی که عارف نیست بحال قطب تخیل می کند که او قطبیست
و او نمی باشد در هر زمانی مگر یکی **و مقام دوازدهم**
یک شخص است و مقام او سقط رفرف بن ساقط
العرش است کبیر الشان عظیم الحال و مشغول است بنفس خود و
بر بیرون کار خود او موثر است در هر که نظر کرد و شیخ
محی الدین اعرابی گفته است و را در قونیا دیدم و مشاهده
کردم او را خرد و شکسته دیدم عجب آمد مرا صفت او را

در هر زمانی نمی باشد مثل او مگر یکی **و مقام سیزدهم**
از آن ختم است او یکیست در هر زمانی بلک در عالم
یکی بیش نیست ختم میکند حضرت حق تعالی ولایت
محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام را باو و در اولیاء
محمد علیه السلام ازو بزرگتر کس نیست و پس از آن ختم
دیگر هست که ختم میکند خدا تعالی برو ولایت را از
آدم علیه السلام با دلی خاتم که او محمد مهدی است علیه السلام

تمت بعون الله و حسن التوفیق

سنه تسع و تسعین
و ۱۱۱۱ م
م

یعنی شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام
که مراتب ازو ختم است از اولاد او
تا به محمد بن حسن ...
ولایت ...
و ... سلوک ...
العرش ...
...
علما امتی کانبیاء
بنی اسرائیل ...

هر که شب جمعه دو رکعت نماز کند بوضوء نو بعد از عشاء
آخر و هرچه از قرآن داند بخواند و بر رسول علیه
الصلوة والسلام صد بار صلوة فرستد برابر قبله نشسته
باشد بشرط آنکه دلش متوجه حق باشد و شکمش پر نباشد
از طعام و این اسماء عظام را بخواند و حاجت خود را یاد
کند تا گاه یکی ازین اولیاء حق تعالی پیش آید در خواب
هر وقتی که معلوم شود بکدام طرف توجه دارند رو بآن طرف
کرده بتوجه تمام این دعا را بخواند و هر مقصود که دارد از
باطن ایشان مدد طلبد البته بر آید و هر که مداومت

نماید از جملهٔ ایشان بود ابرار ، اخیار ، ابدال
نقبا ، رقبا ، اوتاد ، نجبا ، عمده ، قطب ، غوث
هرگاه که متحیر شدی در کاری پس توجه بسوی ایشان
را بتضرع و زاری و خشوع می باید و تو پاک باش
زیدکب کط بشر قستان ، وگاکح جانب ایسان
ج یه کح لشمال اندر ، هیح ک رکن باید دان
دیب یط کز سوی مغرب ، ب ی بزگر تو بیرهت خوان
ح یایح کو جنوبی بین ، اطیوکد تو بکنی دان



یا رقبا • یا نقبا • یا نجبا • یا اخیار • یا ابدال •
یا اوتاد • یا غوث • یا قطب • یا عمد • السلام علیکم

یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثونی
بغوثة وانظرونی بنظرة بحق
محمد المصطفی صلوات
الله علیه و
سلم

حاجت خود را یاد کردم
۱۸۹۹

هذا کتاب انسان نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس و ثنای بی قیاس حضرت صانع حکیم را که
بموجب خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا بید قدرت
و قلم ارادت خط وجود آدم بر صفحهٔ شهود عالم بنگاشت
بمقتضای ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر
والبحر لوای کرامت و فضیلت بنی آدم بر مفارق
سایر اهل عالم از حیوان و دیوان و ملائکه مکرم
برافراشت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

واینرا علم قیافه میخوانند
و در شرع بعضی جا معتبر است
و بقول قائف نسب
ثابت نخواهد شد
محمد نصیر

طغرای سلطنت حضرت آدم کردانید بیت
کوس خلافة وی بر وفق انی جاعل فی الارض
خلیفة از ملاء اعلی کردانیدند و اورا صفحهٔ افلاک
بحکم حدیث لولاک طفیل وجود شریف انسان کامل
ساخت بنای عالم برای آدم از هرچه بعقول و بحول
وافهام عوام بتصور نماید احکم واقوی بپرداخت
از اجناس جمیع اشیا خاصهٔ نوع انسان که بشرف
جامعیت صوری و معنوی مشرف فرمود بنص
صریح انا عرضنا الامانة علی السموات والارض

بحول

وَالْجِبَالِ بيان ان حال نمود وصلوات زاكيه وتحيات
وافيه بر مظهر اَنَا اَمْلَحُ مظهرِ فصاحت اَنَا اَفْصَحُ قائل
اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ مخبر اَنَا اَفْصَحُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ سيد
اوليا ممدوح حضرت كبريا محمد مصطفى وبر آل
عظام واصحاب كرام ستدلا نام عليه وعليهم
السلام بعد حمد الٰهى معلوم حضرت
پادشاهى باد كه چون انسان خلاصه انواع اجناس موجودات
روحانيست وشناختن وى منبع سعادات ودولت
جاودانيست ازبهر آنكه بسعادت عظمى ودولت

کبری

كبرى در ضمن معرفت انبيا واوليا مندرجست وايشان
انسانند اكنون در باب شناختن ارباب ولايت
بعد ختم باب نبوت سعى نمودن واجب ولازم است
بموجب حديث مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ مقتضى
آنست كه محبت اوليا مورث درجه ولايت شود
ومحبت بقدر مراتب معرفت بود هركه شناختن
اوليا را بيشتر محبت تمامتر وارادت وى با درويشان
اوليا بيشتر وهركه كه محبت وارادت وى درباره اوليا
بيشتر سعادت معنوى ودولت اخروى كامل باختيار

٢٦

بیشتر باشد هُمْ قَوْمٌ لا یَشْقی جَلِیسُهُمْ شاهد حالست
برین فقیر دران حین که بقید ظالمان مبتلا بودیم وورود
یافت کلمهٔ چند افضل الخصال محبت الرجال یعنی بهترین
خصلتها محبت انبیا واولیاست چنانکه حضرت سید
علی همدانی فرموده اند نظم رهی نمی برم چارهٔ نمی دانم
بجز محبت مردان مستقیم احوال وبمرع انبیا واولیا
وعلما که اشرف قومند هر کسی که از اهل سعادت که از وادیهٔ
ضلالت بر سر چشمهٔ هدایت رسید بواسطهٔ انبیا و
اولیا وعلما رسید وچو بضرورت معلومست که جمیع

اکابر انبیا وکمل اولیا وفحول علما که سلاطین ممالک
شریعت وطریقت وحقیقت اند در صورت بشریت
وانسانیت اند در شناختن ایشان که بموجب
من عرف نفسه فقد عرف ربه وسیلهٔ شناختن
خدای دوجهانیست واهم مهمات واقدم مقدمات
شناختن نفس باشد وایشانرا ظاهر است وباطن
وجسمی وجانی وصورتی وسیرتی هست انسان که
عبارت از مجموع ظاهر وباطن ازین همه وظاهر
عنوان الباطن دلیل آنست که از صورت ظاهر

استدلال بر صورت سیرت باطن توان نمود بنا برین
مقدمات در معرفت صورت و سیرت انسان
و خواص ظاهر و باطن ایشان کلمهٔ چند نوشتن
لایق نموده تا باب لابواب معرفت اولیا و مرشدان
صمدانی بمفتاح موانست روحانی و مناسبت جسمانی
مفتوح گردد ان شاء الله تعالی و چون صورت
انسان محسوس و ادراک آن صورت اسهل
واولی انکه بیان صورت ظاهر شود و بعد ازان بیان
سیرت باطن اعلم وفقک الله لا کتساب الصوریة

والمعنویه که کمال معرفت انسان بوحی والهام ربانی
ومکاشفه و مشاهدهٔ عیانی میسر شود چنان که
حضرت موسی علیه السلام حضرت مصطفی را
صلی الله علیه و سلم بوحی والهام ربانی شناخته اند
زمان حضرت موسی مصطفی تمنا نمود و حضرت
نبویه در حدیث فرموده اند که لقد تمنی اثنا عشر
نبیا انهم کانوا من امتی و منهم موسی بن عمران
ازان معنی خبر فرمود یعنی دوازده پیغامبر آرزو
بردند که از امت من باشند یکی زیشان موسی بن

عمران ذکر با علام ربانی حضرت عیسی صلوات الله علیه
ازان حضرت خبری دهند چنانکه در قرآن آورده
است که اِنِّی رَسُولُ اللهِ اِلَیْکُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ
یَدَیَّ مِنَ التَّوْرٰیةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی
اسْمُهُ اَحْمَدُ یعنی من که عیسی ام بشارت می دهم
به پیغامبری که بیاید بعد از من نام او احمد باشد و دیگران
اولیا که مثل سلمان فارسی و اویس قرنی وغیرهما رضی
الله عنهم حضرت نبوت را بظاهر ندیده اند بمکاشفه
والهام شناخته اند و در راه متابعت آن حضرت جان

ومال وملکت درباختند **بیت** جرعه نوشان
غمش اود معروف جنید ، جان فروشان درش
سلمان وعمار وبلال ، ولیکن این طور معرفت جز اکابر
انبیا وکمل اولیا کسی را میسر نشود که مکمل وکامل باشد
وهر کسی را میسر نشود مگر مکاشفات دوبین و واصلان
از اولیا، عارفان علم الیقین را تا شناسای بشر مقرب
از مقربان درگاه یا سالک از سالکان راه گردد
هم ولی را ولی تواند دید ، مصطفی را علی تواند دید ،
بعد از مرتبه وحی والهام ربانی وکشف سبحانی که اعلی

مرتبهٔ معرفت است معرفت نوع انسان بعلم خواص علویات نیز
میسر شود چنانکه جاهل حکیم احوال حضرت نبی حجازی
صاحب دورهٔ قمر من العرب القران الذی وقع فی برج العقرب
و کیفیهٔ شریعت و ملت ان حضرت باز نموده و دیگر شناختن
تلامذه و ملازمان حضرت دانیال نبی علیه السلام
به براهین هندسی و قوانین حدسی و کثرت علوم و
معرفت علوم و معرفت نجوم ولیکن این طور معرفت
اگرچه از مرتبهٔ مشاهده نازلست بالممارسهٔ بسیار و
بی شمار است حکیم باید از هندسان زمان با عالی سر آمده باشد

از قران بر موجب کواکب سیاره چون زحل و مشتری
و شمس و قمر تا شناسای وجود کاملی شود از جنس بشر
بعد مرتبهٔ علم و خواص علویات از افلاک و انجم و بروج
و درجه و دقیقه و معرفت این و انسان بعلم قیافت
و فراست و شناختن شکل و هیئات و صورت و تمام
میسر شود و این طور معرفت اگرچه از مرتبهٔ وحی و مکاشفه
و حکمت و نجوم و هندسه نازلست ولیکن نتیجهٔ وی
اصح و اوضح است و بموجب این علم شریف عبد الله
بن سلام حضرت سید علیه السلام را شناخته است

از سعادات ازلی که در ضمن ایمانست اثران از شقاوت
کفر وطغیان بکلی روی نیافت کما قال رضی الله عنه النبی
صلی الله علیه الا دینه حبیب فلما تبین وجهه عرفت ان
وجهه لیس بوجه کذاب یعنی عبد الله بن سلام
چون روی مبارک حضرت رسول دید گفت که روی
دروغ گویان نیست بشکل صورت شناختن انسان
بعلم قیافت وفراست است انکه حضرت مصطفی
فرمود جمیع اقوام وخواص وعوام وانبیا واولیا وحکما
این علم علمیست شریف ومعرفت لطیف ودلیل عقلی و

قدما معتبر داشته اند

نقلی وکشفی وی است بشرف علم قیافت وفراست
انکه حضرت مصطفی علیه السلام فرمود اطلبوا حوایجکم
عند حسان یعنی طلب دارید حاجات خویش را از مردم
خوب روی وخوب صورت ودیگر انکه فرمود که البرکة
فی طوال امتی والحکمة والعظام فی اواسط امتی
والفتنة والعداوة فی قصار امتی یعنی برکت در مردم بلند
بالاست ودانش وزیرکی در مردم میانه بالاست
وفتنه انگیزی وعداوة در مردم کوتاه بالاست ودیگر
انکه فرمود کل اشقر ملعون یعنی کسی که موی وی بسیار

سرخ باشد ملعون است ولیکن هر موی که پسندیده
است میگونست جمیع احادیث مذکورات و مثبت
علم شریف قیافت و فراست نقلیست که امام شافعی
رحمة الله علیه در اسفار ایشان بخانهٔ شخصی رسید
و از روی قیافت و فراست صورت آن شخص بغایت
مذموم بود و سه روز آنجا توقف فرمود و آن شخص
در وظایف ضیافت بسیار مبالغه نمود و از آن صورت
در بشرهٔ امام ملالت تمام ظاهر شده بود و در وقت امام
سوار شدن مدت که ضیافت کرده بود آن شخص کریده

بعض اسفار گفته است [?]

منظر هر ورقهٔ دفتر بدست مبارک امام داد و هر چه در آن
مدت چند روز هر چه خرج کرده و ضیافت کرده بود
مطالبت کرده بود اضعاف آن که ضیافت کرده بود مطالبه
کرده بود فی الحال و اثر بهجت در جبین آن حضرت
ظاهر شد اصحاب از کیفیة آن ملالت و بشاشت در
تعجب ماندند پرسیدند ایشان فرمودند که سبب
ملالت اشتباهی بود در علم الیقین قیافت
و موجب بشاشت رفع آن شبه شد ازین قبیل
روا باشد از اکابر متقدم و پیشوایان امم بسیار است

اما دلیل عقل انکه در بهایم وطیور و خواص خصال حمیده و
ذمیمه بحسب استدلال از صورت واشکال ومجرب
مرموز است در مرتبهٔ انسانی که جامع است میان صفات
بهیمی وملکی بطریق اولی که از صورت حسی وصورت حسی
واز صورت استدلال توان نمود بنا برین معنی باید که ارباب
سلطنت وامارت در معرفت علم قیافت وفراست
اهتمام نمایند وانچه از متقدمان فرموده اند در شکل
وشمایل وخواص وخصال انسانی از جملهٔ مهمات دانسته
اند دران صورت سعی تمام فرمایند در متقدمان گذشته

اند که معرفت انسان میسر نشود مگر بوحی والهام منقد
ومکاشفه وان معنی خاصهٔ انبیا واولیا است یا بوجود
وقوف بر زایچهٔ طالع ولادت وان مرتبهٔ حکما وعلما است
یا اطلاع بر علم قیافت وفراست وان صورت منا
سلاطین وامرا است مبنی برین صورت کتاب
رساله حضرت در صفت وصورت انسانی جهت
پادشاهی بموجب اشارت کرام حاجت نمود چون فقیر
بنوشتن رساله از بهر ان حضرت مامور بود بازنامهای
اسب نامهای جهت سلاطین وامرا نوشته آید از صفات

صحیح

بهمی از صفات انسانی ترقی نمود و انسان نامه نوشتن نیز
مناسب نمود امید آنست که ترقیات نامتناهی شود
وهو علی ما یشاء قدیر **باب** در بیان
جملهٔ صورت ظاهر انسان در شکل و شمایل و اعضا و
جوارح ایشان که کیفیت هر عضوی دلیل بر چه صفتست
سر بزرگ دلیل عالی همتیست سر خرد دلیل بی خردیست
موی درشت دلیل شجاعتست موی نرم دلیل جبن و
ترسندگیست اعتدال موی دلیل اعتدال در صفات
بسیاری موی بر پیشانی و گردن دلیل شجاعتست و حماقتست

بسیاری موی بر سینه و شکم دلیل بلاهتست و موی اندک
دلیل لطافتست و کیاست رنگ سرخ آتشی دلیل بسیاری
خون و شتاب زدگی و دیوانگی و زود خشمیست
رنگ زردی بی زحمت دلیل خباثت باطنست رنگ
سرخ و سفید دلیل اعتدال است در اخلاق حمیده
~~رنگ سرخ و سفید دلیل اعتدال است~~ و سرخ صافی
دلیل خباثت است رنگ سبز که بسیاهی مایل یا بازردی
که باسیاهی مایل بود دلیل خلق بدست رنگ اسمر دلیل
لطافتست پیشانی فراخ که بروی عروق و اغصان باشد

دلیل مخاصمتست وناسازگاریست وپیشانی تنک دلیل
خستست ونادانیست وپیشانی بزرک دلیل کاهلیست
وپیشانی متوسط دلیل اعتدالست ودر الفت وموانست
با مردم وچین درمیان ابرو وپیشانی ازجانب سر
بجانب بینی دلیل غمناکیست وغضبست چین در پیشانی
ازصدغ بصدغ دلیل زیرکیست غضون بسیار بر پیشانی
دلیل لاف زدنست ابروی بسیار موی دلیل اندوهیست
ابروی درازی کشیده تا بصدغ دلیل تکبر ولاف زدنست
ابروی کشاده دلیل بهجتست غضون باریک سر ابرو

که ازجانب بینیست دلیل خصومت وفتنه انگیزیست
سر ابرو ازجانب بینی وپشت بینی ازجانب صدغ بلند
دلیل ابلهی وتکبر ولاف زدنست ابروی باریک دلیل
بهجتست وشادکامی ابروی متوسط میان سطبری و
باریکی دلیل بهجتست وشادکامی ابروی متوسط میان
سطبری وباریکی وکوتاهی ودرازی دلیل اعتدال در قبض وبسط
چشم بسیار بزرک دلیل کاهلیست وچشم خرد دلیل سبک
سبکساریست وچشم متوسط دلیل وقار وسبک
روحیست چشم فرورفته درغور دلیل مکر وحسد وخباثت

وچشم برجسته از روی دلیل بزغی شرهیست و نادانی
وکاستن چشم زدن بسیار بسرعت دلیل مکر است و
چشم زدن دیر دلیل کم فهمیست وابلهیست چشم زدن
معتدل در سرعت وبطی دلیل عقل و فهمست چشم بسیار
سیاه دلیل سوادست چشم ازرق وکبود دلیل بی شرمی
است چشم که از غایت ازرقی وسپیدی مایل باشد دلیل
ترس وجبن است چشم سیاه غیر مفرط دلیل غفلتست
چشم که در نکرستن مثل اطفال نکرد در شره وی خنده و
فرح ظاهر بود دلیل درازی عمر است چشم کوچك ولرزان

وکبود بود دلیل بی شرمی ومکر وحسد وحیله وشهوت
پرست بود چشم سرخ مانند اتش دلیل توانکری ودلیری
بود چشم کبود مایل بزردی چون زعفران رنك دلیل
بسیاری صفتهای بد باشد نقطهای بسیار در حوالی
حدقه دلیل شرهست اکر با وجود نقطها کبود چشم باشد
دلیل شر است چشم که در کرد حدقه وی طوق باشد دلیل
حذپست وشر انکیزی است حماقتست وچشم که حدقه وی
زرد همچون زر باشد دلیل فتانی باشد وخون ریز است
وچشم سرخ غلیظ کردان بجانب بالا مانند چشم کاو دلیل

نادانی وغفلت باشد شهلا بهترین چشمها است وچشم
سبز مانند فیروزه وکبود که مایل بزردی دلیل اوصاف
ذمیمه است واکر با وجود زردی سبزی وکبودی نقطهای
سرخ باشد وصاحب ان چشم بدترین ومکارترین مردمان
باشد حدقۀ که برجسته باشد وباقی چشم نشسته باشد
دلیل حماقتست چشم کوچك دلیل نادانی وشهوت پرست
باشد وچشم کوچك خرد که بزردی مایل باشد وجرکه مفرط باشد
دلیل فریفتن وصفات ناپسندیده باشد وشکستن مژه
وجنبیدن ان ازلی علتی دلیل مکر وحسد ودروغ کفتن و

حماقتست وچشم در شب لرزنده دلیل بدست وچشم
زدن دایم دلیل جبن ودیوانکی است چشم احول دلیل
مخاصمتست وچشم اعور شومست اکرچه جمیع اعضا بر
اوصاف حمیده باشد یا ذمیمه ولیکن دلالت چشم از همۀ
اعضا زیاده است بینی دراز باریك سبك باریست
از خفت عقل بینی پهن دلیل شهوتست فراخی سوراخ بینی
دلیل حسد وغضبست بینی معتدل در بلندی وپستی
وفراخی وتنکی دلیل صحت حواس باطنست ودهن فراخ دلیل
شجاعتست ودهن تنك دلیل جبن است لب سطبر

دلیل حماقتست وطبع غلیظ ولب باریک دلیل فهم ولطافتست
سرخی لب نیکوست سفیدی لب سهلست دندان کوچک وکشاده
دلیل ضعف نیت است ودندان دراز وبزرک دلیل شرو
فتنه است ودندان باعتدال دلیل راست کفتن است
ودندانهای کج وناهموار دلیل مکرست وزنخ باریک
دلیل سبکباری وقلت عقلست زنخ بسیار بزرک دلیل
تکبرست باعتدال باشد دلیل عقلست ومحاسن کوسج دلیل
کیاست وزیرکیست ومحاسن کرد دلیل وقارست وتکبر
است محاسن بسیار دراز دلیل قلت عقلست ومحاسن تنک

قلت عقل
دلیل فهم ولطافت طبع است ومحاسن بسیار موی دلیل
موی جعد پسندیده است وروی پر کوشت دلیل
غلظت طبع است وروی که بر وکوشت اندک باشد
دلیل تنک روی وفهم واهتمام درکارها نمودن است
روی بسیار کرد دلیل جهلست روی بسیار دراز دلیل
بی شرمیست روی بسیار بزرک دلیل کاهلیست روی بسیار
خرد دلیل تأملات وسبک بساریست وچاپلوسیست روی
باعتدال در بزرکی ودر کوچکی ودر درازی وکشادکی دلیل
خلق نیکوست روی ترش دلیل بدخلقیست وروی ناهموار

از زخم ابله دلیل ناهمواری و زشتیست و بدخلقیست روی
اماس کنارها روی و استلای شقیقه دلیل غضب و درشتی
خویست گوش بزرگ دلیل تندی و تیزی و عمر درازیست
و گوش جعد دلیل خساست است و گوش معتدل دلیل
حفظ صورتی که مانند صورت مستانست باشد دلیل
مستی و غفلتست و صورتی که مانند صورت خشمناک
بود دلیل غضب بود و صورتی که مانند صورت خجل بود دلیل
شرمندگیست قد بلند دلیل ساده مزاجی و مبارکیست
ولیکن از غفلت خالی نبود و قد میانه دلیل حکمت و فطانت

کوچک

وانکه در اعتدال باشد در اوصاف باطنی نیکوست و قد کوتاه
دلیل گرفتن عداوت و فتنه انگیز است و آواز سطبر
بلند دلیل کند بر شجاعت و آواز باریک نرم دلیل ترس و
و جبن است آواز معتدل در بلندی و پستی دلیل اخلاق
حمیده است بآواز باغنه دلیل تکبر است بزودی سخن گفتن
دلیل تیز فهمی است و شتاب زدگی است و بزودی بلند سخن
گفتن دلیل بلندی است و نفس کوتاه دلیل ضعف باطنست
آواز سطبر و بلند شتاب زدگی و بدخلقی و بدخوی است و آواز
خوش دلیل قلت عقلیست و غضبست و آواز دراز

دیر سخن گفتن

دلیل همتست کوشی نرم دلیل قوت فهم و لطافت طبعست
کوشی سخت دلیل قوت تن و غلظت طبعست و ضعف
فهم بسیاری خنده دلیل مخالفیت و راجی ناشدن بکارهای
مردم و خندهٔ بلند بی شرمیست و خندهٔ بلند با مبالغه دلیل
بی شرمی و سفاهتست و تبسم دلیل حیا و خلق نیکوست
و دیر دیر سخن کفتن و حرکات دیر دیر کردن دلیل فهم کند است
سرعت در سخن و جهانی حرکات دلیل فهم تیز است و کردن کوتاه
دلیل مکر و خباثتست و کردن دراز و باریک دلیل
حماقتست و فریاد فزون کردن دلیل حماقت و غضب شکم

کوچک

کوچک دلیل عقل و فهم است شکم بزرگ دلیل کثرت نکاح
است پهلوی باریک دلیل ضعفست و پشت پهن دلیل
قوت تن و تکبر و غضب و پشت خمیده دلیل فکرست و
کتف باریک دلیل عقلست و کتف پهن دلیل حماقتست
کتف معتدل دلیل قلت عقلست و درازی ساق دست
نیز دلیل تکبر و خبث جاهست و ساق کوتاه دلیل شر
انگیزی است و جبن است و ساقهای معتدل در کوتاهی
و درازی دلیل شجاعتست و سخاوتست انگشت دراز
دلیل فهم تیز است انگشت کوتاه دلیل فهم کند است کف و

انکشتان نرم دلیل عقلست ناخن سپید بغایت خوبست
و پسندیده است ناخنهای معیوب خوب نیست باید که صاحب
فراست احتیاط بلیغ در شخص کیفیت قیافت هر عضوی
برجستن واجب داند تا غلط نکند شاید که یک عضو دلیل
حماقت کند و عضوی و یا دو بیشتر دلیل عقل کند ان زمان که
حکم کند بر عقل ان شخص زیرا که بیک دلیل عقل با یک دلیل
حماقت مقاومت کند یک دلیل نیز باقی باند بموجب ان الحسنات
یذهبن السیئات خاصیت خود میدهد و بموجب
رجحان طرف عقل میشود و باقی او که از صور و اشکال را

بدین قیاس باید نمود و حضرت ولایت ان قطب الاقطاب
علی ثانی امیر سیدی همدانی که مظهر جامع بود بحسب ظاهر
و باطن در کتاب ذخیرة الملوک آورده است که اگر شخص
کبود چشم و سرخ موی باریک زنخ باشد و بر بدن موی
بسیار آرد همچنانکه از مار افعی حذر کند از ان شخص همچنان
حذر باید کردن و چون محقق است که صور اشکال دلیل هنر
پسندیده و ناپسندیده است بر هیئات و حیله خویش و اخوان
و اقران و انصار و عوان و امرا و مقربان بلک رعایای مملکت
و سکان اطلاع و وقف یافتن بر همت سلاطین و امرای

قابل وعادل واجب و لازم است تا بقابلیات واستعداد آن
بدلمکن نموده شود بهر کدام از خواص وعوام اشغال واعمال
فرمایند **بیت** جز بخردمند مفرما عمل ۰ گرچه عمل کار خردمند نیست
این معنی موجب انتظام مملکت ورفاهیت رعیت گشته ممد دولت
ومزید سلطنت پادشاهی عاقل وعادل شود ومجموع
استبدال واشکال بر اخلاق وخصال تعلق دارد بردی که بر
فطرت جبلی وطینت اصلی چون درخت جنگلی ماند که بی تربیت
مانده باشد کاملی از اولیا یا صحبت عاقلی از حکما مشرف نگشته
از ریاضات نتیجه ومجاهدات ندیده واز ثمره ولایت محروم مانده

باشد قطعی از صورت چنان کسی بر سیرت وی مشابه
اشتباهی باشد اگر مقبلی از کمل اولیا ویا قابلی از خواص حکما
بریاضت وحکمت تبدیل اخلاق ذمیمه کرده باشد نفس خود را
از آثار کی گذشته صفت اماره را یا نفس لوامه ملهمه ومطمئنه انسانیه
گشته باشد وحکم وی دیگر است چنانکه افلاطون حکیم
صورت خویش کرده بوده است تلامذه نزد حکیم هند
فرستاد وحکیم اوصاف ذمیمه از آن صورت استنباط کرد
وچون تلامذه مراجعت کرد افلاطون از طور حکیم بپرسید
تلامذه گفت از علم قیافت وفراست لی وقوف است از بهر آنکه

اصناف و اوصاف ذمیمه از صورت افلاطون گفت تفصیل
از صفات ذمیمه که حکیم هند نمود بگویند هر صفتی حکیم هند
گفته بود تلامذه گفت که این صورت که من نمودم حکیم هند
این ذمایم گفت افلاطون اعتراف کرد و فرمود که حکیم هند و از
علم قیافت و فراست کامل بوده است مجموع صفات ذمیمه
افلاطون را بیان کرده بود او نیز گفت که این هم ذمیمه در من
هست و بعد از ان از جمیع ذمیمهٔ خویش را افلاطون هر صفت
ذمیمه که داشت با اخلاق حمیده مبدل گردانید و چنانکه در کلام
حضرت باری تعالی خبر می دهد که فاولئک یبدل الله سیئاتهم

حسنات مقتضی آنست که تبدیل اخلاق بریاضات
و مجاهدات و صحبت و ترغیب اگر ممکن نبودی دعوت
انبیا و ارشاد اولیا ضایع بودی بنا برین مقدمات بر اخلاق
ذمیمه خویش وقوف یافتن و در تبدیل آن سعی بلیغ نمودن
کار مردانست **بیت** اگر باب ریاضت بر آوری غلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد ٭ جهال زمانه مقید بندارید
که سلطنت و مملکت منافی تقوی و طهارتست و این تصور
باطل از غایت حماقتست از بهر آنکه اکابر انبیا چون ادریس
و یونس و داود و سلیمان و موسی و مصطفی کل اولیا چون

صدیق وفاروق وذی النورین ومرتضی سلطنت صوری
اشتغال فرمودند ودر اجرای احکام سلطنت ضبط ممالک
ورعایت رعیت ید بیضا نمودند اگر سلطنت صوری
منافی سلطنت معنوی بودی اکابر انبیا وکمل اولیا بسلطنت
صوری اشتغال نکردندی چون از ایشان مباشرت
سلطنت وتصرف مملکت آمد باید که سلاطین وامرای قابل
همت بلند دارند وسلطنت صوری بتقویت شریعت
وتربیت طریقت ومعرفت وحقیقت با سلطنت معنوی
جمع فرمایند تا در روز بازار محشر عظمی کامران وسرافراز

باشند **باب** در بیان سیرت وصف انسان
احوال ومقامات ومنازل وکیفیت هر مرتبه از مراتب دل
قال الله تعالی إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
یعنی بندگان خاص حضرت کبریا من که اولیا اند ترا بر ایشان
هیچ حکم وفرمان نیست وقال الله تعالی أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آگاه باش که مقربان
درگاه ودوستان حضرت اله را در محشر روز عظیم وقیامت
کبری که فزع اکبر عبارت از انست هیچ ترس واندوه نباشد
ودر اخبار سماوی وارد است که لا یسعنی ارضی ولا سمائی

وقلب عبد المؤمن یعنی آسمان و زمین وسعت انباض
نامتناهی حضرت الهی ندارند و دل بندهٔ مؤمن وسعت
و طاقت آن دارد از آثار حضرت نبوی وارد است که انّ فی
جسد ابن آدم مضغة اذا صلحت صلح سایر الجسد و اذا فسدت
فسد سایر الجسد الا و هی القلب یعنی فرزندان آدم گوشت
پاره است اگر آن گوشت پاره بصلاح باشد همه جسد بصلاح
باشد و اگر آن گوشت پاره بفساد باشد همه جسد بفساد باشد
و آن گوشت پاره دل است شاهد قول مصطفی عم که کلام حضرت
کبریا است در چنانکه در حق اهل ضلالت می فرمایند که یعنی

طائفه که بموت کفر و ضلالت و غفلت و جهالت نفه دلهای ایشان
مرده است اگرچه بظاهر زنده بنمایند و چون دل که مهبط فیاض
ملکوتی و جبروتی است مرده است همه از ظاهر نیز مرده اند
چون بحقیقت انسان عبارت از جان و دل است و نه از آب
گل در آیة دیگر فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا فرموده است
یعنی دلهای منافقان با مراض مهلکه مقبحه بشقاوة مبتلا است
و در آیة دیگر فانها لا تعمی الابصار و لکن
تعمی القلوب التی فی الصدور فرمود یعنی چشمهای
اهل ضلالت کور است و لکن دلهای که در سینهای ایشان

است کور البت ودر اخبار الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
وارد است یعنی مردمان در خابند چون بمیرند بیدار شوند
از مضمون این ادله و احادیث مذکوره معلوم و مفهوم میشود
که دلهای مردمان متفاوتست بعضی صحیح و بعضی بیمار و بعضی
کور و بعضی بینا کما ورد فی شان نبینا محمد مصطفی ع م
ما کذب الفؤاد ما رای ارباب قلوب عبارت زطایفه است
که دلهای ایشان زنده و صحیح و بیدار و بینای و شنوای و
گویای و دانای دارند ایشان دلهای زنده دارند میل ایشان
بطاعات و نفرت از شبهات نفسانی صحت دل و با استعداد

واز انواع عبادات وطاعت واذکار واغذیه متضاده نفرت
طبیعیست چنانکه در ظاهر علامت مرض و نشان بیماری دل
و نفرت از شبهات نفرت طبیعیست از غذاهای مدع که طعام
و شرابست در باطن علامت مرض نفرت طبیعیست و دلست
از عبادات و طاعات که اغذیه معهود اوست و حیوة دل بنور
ایمان و صحت دل در ترک عصیانست بینای دل کشف و شهود
و عیانست شنوای دل مواردات الهام و حکایات الهی و دانای
و ثمرهٔ اللهم ارنا الاشیا کما هی گویای دل اذکار و اطوار سبعه قلبی است
و دل خزانه از اسرار غیبی است سایر حیوان تا انسان در آب گل

انبازند انسان بسایر حیوان بجان و دل همتا و دل زنده مرآت
شاهد است بصفات و مجلای تجلیات ذات و قلب المؤمن عرش
الله اشارتست بقرب قلوبست بدین درگاه دلرا بحضرت کبریا
قربتست باحضرت کبریا مناجاتست دلرا **بیت** تو مرا مونس روان
بودی لیکن از چشم من نهان بودی از تو می یافتم خبر بگمان
ورنه با من تو در میان بودی جانم اندر جهان ترا می جست
تو خود اندر میان جان بودی وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ
الْوَرِيدِ شاهد حالیست اَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مثبت این
معانیست که طائفهٔ که ارباب قلوب ایشانند درین زمان از اولیاء الله

میگویند و ایشان اطوار متفاوت دارند هر طائفه از طوایف
اولیا مشهور باسمی و رسمی باشند چون اقطاب و افراد و اوتاد
و ابرار و ابدال و غیرهم بعضی بظاهر و بباطن معمور و در شریعت
و در طریقت و حقیقت مشهور و از ایشان اکمل اقطاب و افراد
و اوتادند و منزه باشند که در صورت و سیرت مشابهت بپیغامبر
دارند و مقتدای چنین کاملی را سزد در شریعت شرعیات
متمیز بود در جمیع فنون و علوم از فحول علمای باشد و در طریقت
صحبت کمل اولیا یافته بریاضات و مجاهدات در مرتبهٔ قصوی
باشد و در حقیقت صاحب مشرب عیوق گشته بمشاهدات و

تجلیات در توحید عیانی وارث ثم دنی فتدلی باشد اما بعضی
که بظاهر خراب و باطن معمور باشد از طایفهٔ ابدال و مرشدی و
مقتدای را نشاید و انکار ایشان نکنند از تکالیف شرعی
بر ارباب عقلست کسی مسلوب العقل باشد در شریعت مکلف واضح
نیست و طایفهٔ مسلوب العقل بر دو قسم است بعضی که نور عقل
ایشان در ظلمت سودا و سدهٔ دماغ و امراض جسمانی پوشیده
شود مجانین اند و بعضی که نور عقل ایشان بانوار ساطعه و شموس
تجلیات الهی مسلوب و محجوب کرده ایشان مجذوبان و ابدالان اند
باتفاق جمیع مذاهب این هر دو طایفه از تکلیفات شرعی آزاد اند اگر

در ایشان که این چنین طایفه اند لا یقتدی بهم ولا ینکر علیهم
فرموده اند یعنی اقتدا بر ایشان نکنند از ایشان تربیت
متعذر است بلکه صحبت ایشان بر دوام مباحی که گمراه شوند و هر
کسی را از ایشان منفعت نرسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان
بحسب تفاوت مراتب ایشان است بر سبیل اجمال از مقامات و احوال
قدری معلوم باید نمود بعد از آن بقدر مقامات تعین مراتب اولیا
باید نمود و دل زندهٔ صحیح بیدار دل هر مندان دین دارند و صلحا
و علما چون بسیرت حیوة و صحت و بیداری صفات دیگر از مقام ایمان
بمقام ولایت ترقی نموده باشد او لا آئینهٔ دل بینا شود و ان استدراج و

افعال وصفاتی وذاتی بعد بینای وشنوای ودانای مراتب دارد
چون هاتف وارد شود والهام وخطاب بعد از شنوای وگویای ودا
وارد شود که بی زبان وبی دهان ذکر قلبی وسری وروحی وخفی
وغیب الغیوب این همه را اطوار قلبی گویند واین مراتب دارد چون
علم الیقین وعین الیقین وحق الیقین وهر بندهٔ نیک بخت
وصاحب دولت که ازین مراتب احوال مذکور نفتی یافت و
دولت وسعادت ازلی وابدی یافت او را ولی گویند واما آنکه دل
او بینا شود وگویا نیست او را طفل طریقت گویند چون گویا شود از
طفولیت عبور نماید وچون بحقایق دانا شود بالغ گردد وبلوغ مردان

خدا عبارتست ازین مراتب اکمل مردان مرد هر زمان مظهر جامعست
واطوار سبعه که درین مرتبه مکاشفات ومشاهدات ومعاینات
واطوار سبعه که قالبی ونفسی وقلبی وسری وروحی وخفی وغیب
الغیوب فی حقایق توحید علم الیقین وعین الیقین وحق الیقین
کمال یافته وارث مصطفی امام اولیا وغوث اعظم وقطب عالم که مظهر
کل ومبادی سبل خوانند کلمهٔ چند بمجمل در صفات بواطن کمل
گفته شد که بغیر آن معانی در دفتر مطول می نگنجد از آثار وعلامات
ظاهر جزوی این طایفه شمهٔ تقدیر نموده شود که قریب لفهم باشد
اما اشارات ولایت وعلامات ولایت کدامست یعنی از

وی چیزی صادر شود معتقد و رعوام و اهل اسلام نباشد
چون اخبار را ز عالم غیب بموجب اعلام الهی چنانکه بایزید بسطامی
قدس سره میخواست که احرام نماز بندد و در جماعت مسافری بود
بر انفعت خواست که احرام بندد حضرت شیخ بنزد وی رفت و آهسته
گفت که چون باب ابدانی رسیدی تیمم تو باطل شد آن عزیزان زمان
باتیمم بود متر کشت گفت بلی و طهارت ساخت اگرچه ازین
قبیل کرامت اولیا این زمان در هر زمان صادر میشود ولیکن
این تمثیل چون در کتاب طبقات الاولیا شیخ ابو عبد الرحمن سلمی
قدس سره آورده است جهت تیمن و تبرک همین تمثیل آورده شد

یا شنودن آواز ذکر از دل اولیا و مرشدان بی واسطه و بی حلقوم
و بی دهان و زبان چنانکه از دل حضرت مصطفی عم شنودند
و در کتب احادیث وارد است منقول است نزد علما و اهل سنت
کرامات اولیا حق است و معتبر است ولیکن لازم نیست که اولیا
در جمیع اوقات بهر احوال اطلاع یابند چون اکمل انبیا و اولیا
حضرت مصطفی عم انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة فرمود بعضی حجاب بشری بر دل حضرت
پیغامبری ظاهر میشد و آن هر روز هفتاد بار طلب مغفرت
می نمایند و حضرت یعقوب نبی صلوات الله علیه پرسیدند که

یوسف را چرا در چاه کنعان ندیدی با وجودی که قرب مکان واز مصرش
پیراهن چون شنیدی نظم زمصرش بوی پیراهن شنیدی
~~چرا در چاه کنعانش نه دیدی بگفت احوال ما برق جهانست~~
~~کهی پیدا و کاهی سر نهانست~~ اگر درویش بر حالی بماندی
دو دست از هر دو عالم برفشاندی نظم یکی پرسید ازان
گم کرده فرزند که ای روشن روان پیر خردمند زمصرش
بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش نه دیدی
بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست
کهی بر طارم اعلا نشینم کهی بر پشت پای خود نه بینم

اگر درویش بر حالی بماندی سری دست از دو عالم برفشاندی
یعنی اگر درویش صاحب کمال که مظهر تجلیات جمال و جلال
باشد در حال استغراق لِی مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا یَسَعُنِی فِیهِ
مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ بماند واز مقام فنا فی الله که از
مقام عالم لاهوت تا بمقام بقا بالله عالم جبروت تنزل
نکند واز عالم ملکوت فارغ البال مستغرق جمال و وصال باشد
هیچ احدی از وی استفاضه نتواند نمود وان بمظهر تربیت
سالکان راه نتواند بر نمود و اما کاملی مکمل مظهر است که بوارثت
انبیا در مقام صحو و بقا وطن سازد و تربیت طالبان لقا الله

پرداز دنا از دامن دولت ان کامل مکمل مرشدان کامل و
واصلان موصل تا قیامت باقی مانند چنانکه مرشد آفاق باستحقاق
وقطب آفاق مجذوب علی الاطلاق حضرت خوجه اسحاق قدس
الله سره در حضرت ولایت مآلی قطب الاقطاب علی شانند
امیر سید علی همدانی کمال یافت و ان بممارست فنون علوم
وملازمت حضرت حقانی شیخ محمد مرد فانی بمقام ولایت
وارشاد وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب
ارشاد بهشتی سیر یاران معتقد ارکه معتقد و بشر باشند عالم را
کردیدند و صحبت شریف قریب هزار و چهارصد ولی رسیدند

برظاهر و باطن مظهر جامع عبارت از چنین کامل اما جامعیت
معنوی آنکه درین زمان از مشرق تا مغرب تخصص صوری و معنوی
نموده شد مکاشفات و اطوار دل و حقایق مجموع مظهر
سلسلهٔ علی شانی یافتند و اما بر جامعیت صوری آنکه
در حبل الله که حضرت الله تعالی کبریائه یاد کرده است که
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا امر فرموده است یعنی همه
چنگ در حبل الله که کلام است اصح اقاویل مفسران بر چهار
نوع فرموده اند که حبل الله کلام است و بعضی فرموده اند
حبل الله علمای ربانی که بر جادهٔ شریعت محمد رسول الله اند

بیان معانی قرآن می فرمایند وعمل با قرآن و با قول محمد رسول
الله تجاوز نمی کنند وبعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ
طریقت اند چون بحقیقت علمای ربانی طائفهٔ توانند بود که علم
با عمل دارند وَالشَّيْخُ فِی قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِی اُمَّتِهِ در احادیث
است وبعضی فرموده اند حبل الله عبارتست از حضرت
رسول واولاد ایشانست چنانکه فرموده اند حضرت
رسول صلوات الرحمن علیه کما قال النبی علیه السلام
اِنِّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی اَلَا فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا
فَاِنَّهُمَا حَبْلَانِ وَلَا يَنْقَطِعَانِ اِلَی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ یعنی درمیان شما

دو چیزی عزیز می گذاریم یك کتاب خدا تعالی و دیگر فرزندان
خویش یعنی آگاه باشید وچنگ در هر دو بزنید بدرستی که
آن دو ریسمانست که منقطع نمی شود تا روز قیامت چون اصح
اقاویل اهل تفسیر و تاویل در حبل الله برین است واین معانی
جمله در وجود شریف حضرت علی ثانی موجود بود وسبب این
رساله ساختن سیرت وصورت آدمیان شمه نوشته
شد تا در خاطر شکسته می گذشت کلمهٔ چندی در بیان
انسان بیان کرده شد نظر برحال خود انداختم بنصیحت
دیگری نپرداختم عنان قلم بصوب دعا معطوف گشت

سلطنت صوری با سلطنت معنوی مجموع حضرت
جودی باد بحرمة مظاهر تجلیات من الاقطاب
والافراد والحمد لله رب العالمین علی التمام
من ید العبد الضعیف المغروق فی الظلام
عبد القادر کال غفر الله له ولوالدیه
واحسن الیهما والیه سنه
تسع وتسعین و
مائة الف م م
م

بسم الله الرحمن الرحيم

جمع کنندهٔ این کتاب گرم و سرد روزگار دیده و تلخ و شیرین
ایام چشیده خدمت ملوک سرفراز کرده کشف دریافت و علماء
بالله سیرت منتهی را زیارت کرده و بر صوامع متعبدان رفیق
حال خوش مقال گذشت و بر رموز صوفیان روشن رویت
صافی طویت وقوف یافت مطلوب هر قومی و مقصود هر فرقی
معلوم کرد و نهایت و غایت آن دانست **نظم** سلونی عن الدنیا
فانی صحیفة • علی ظهرها من کل نائبة سطر • گفت وقتی در عهد
جوانی باوزجند رسیده بودیم خواجهٔ بود دران ولایت مشهور

معروف ذاتی همه عفت و حیا و شخصی همه علم و ذکا سیرت او مروت
و عادت او مکرمت و روح پاکش همنشین روح امین بخدمت
او رفتم و تقرب و تبرک واجب داشتم و روایح لطافت و عواطف
استراحت از مجلس او بر گرفتم و ابتهاج دینی و دنیاوی
بدست آوردم و روزی در اثناء مفاوضت عرضه داشتم که می
گویند که فلان مرد ظریفیست این چه کس باشد و او را چه توان
شناخت شیخ بعد از تفکر بسیار و تأمل بی شمار گفت
باری این چنین کس بهر حال مردی باید که جهانی بمخالطت و
مصاحبت او مستبشر باشند و از مکارم طبع فیاض او مستفید

و بر مودت او ظاهرا و باطنا اعتماد باشد و از عواقب صحبت او
ایمن توان بود و چنین کس باید که بده خصلت پسندیده و سیرت
ستوده آراسته باشد تا کسوت ظرافت بر قامت صحبت او
چست آید **خصلت اول** باید که با دوستان اختلاط بطمع
خام و غرض فاسد ندارد که چون خال طمع بر رخسار مودت
سایه افکند طراوت از ان رخسار برود و غبار وحشت
بروی نشیند و دوستان خود را چنان باید داشتن که هر یکی
عضوی اند از اعضاء او چون گوش و چشم و زبان هر عضوی
از یکدیگر بسته ترند و عزیزتر و چنانکه از هر عضوی مقصودی

بحاصل شود همچنین از هر دوستی کاری آید و مصلحتی نظام کرد
و هیچ آفریده درین که اعضاء خود را از کرم او سربانگاه دارد و
در صحت و سلامت ایشان سعی نماید بر ایشان منتی ننهد و
در محافظتی که نماید جز طمع ندارد همین قدر که اعضاء سلامت
بود منتی تمامست برین شکر باید کرد اما چیزی طمع نباید داشت
و صحبت را بطامع دنیا آلوده نباید کردانید **بیت** اذا نلت منک
الود فالمال هین ° و کل الذی فوق التراب تراب ° و همچنانکه هیچ
چیز طمع نباید داشت هیچ خیر خویش از ایشان دریغ نباید
داشت و در کفایت هر مهمی که ایشانرا پیش آید سعی باید نمود

چنانکه اگر عضوی را رنجی پدید آید مال را فدا باید کرد تا آن عضو
صحت یابد و باید که درین باب بران عضو منتی نباشد و چنانکه او
با دوستان زندگانی کند دوستان با او همان مراتب و مراسم نگاه دارند
که این دقایق در حق نیکخواهان سبب اتلاف مال و اتلاف عمر بود ازان
دور باید بود چنانکه حکیم سنائی فرماید **نظم** صحبت ابلهان چو دیگ
تهی است اندرون خالی و ز برون سیهی است **خصلت** ۲۹ باید که
در طعام خوردن حریصی نکند با دوستان بمختصر ذوقی بگذارند
و هر آرزو که دارد یاران آن برجان و دل نهند و طعامها اگرچه نیکو ساخته
باشند ثنا بسیار نگوید و اگر نیکو نبود مذمت نکند و نگوید که این

طعام

طعام را دوست ندارم و چشم از کیسه و کاسه رفیقان کشیده دارد
و طعام اگرچه ناموافق بود اندکی بخورد و باقی را عذری لطیف تمهید
کند و اگرچه نیز موافق بود اندک خورد که خوردن بسیار شرعا و
طبعا ناپسندیده است و اگر بر مائده مقدم او بود دست پیش نکند
تا دیگر مردمان موقوف نباشند و اگر دیگری مقدم بود دست دراز
نکند و در صحبت چندان گشاده کی نماید که حیا بر خیزد و چندان
گرفتگی نکند که بوحشت انجامد و در خانه خود طعام را موقوف کسی
غایب ندارد و تکلف کند تا دوستان بخانه او پیش از ان آیند که او
بخانه ایشان رود و از طعام دعوت همسایگان را اندکی نصیب کند

مگر انکه طعام بران وفا نکند حق همانرا مراقبت نماید و پیش از طعام
خوردن و پس از طعام خوردن دست بشوید که سنت محمود است
واگر رفیقان موافقت بنمایند چنانکه تو این سنت را نگاه داری —
بیت باید کی بد بد باشد ای پاک رنگ ۞ نان خورها آدمی زنان خوردن
سنگ **خصلت سوم** باید که با دوستان در معاملت عدل نگاه
دارد بلکه غبن در طرف خویش قبول کند و هرچه دوستی بخواهد خریدن
انرا بر خود حرام کند اگرچه ان دوست ترک آن بگوید واگر فرزندان
دوستانش کسوت نیکو نباشد اگر خود را دران سعی نکند تا رکه
باری بموافقت ایشان فرزندان و متصلان خود را جامها به کسوت

چنان کن که

وسعی نمیند
که یاری کند

ایشان کند و با دوستان توانگر سخن حاجت خود نگوید و با
دوستان درویش تر بر حال خود نکند واگر نقصانی نباشد
بتکلف از ان طایفه که یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف
دور نشود و در عسر و یسر صبور باشد و باید و نیک
ساخته بود با بد و نیک روزگار بسازند
درد سر سوی این وآن چه بری ۞ آنکه جان داد نان همو بدهد
آب روی از برای نان چه بری ۞ طمع و حرص دشمنان تو اند
دشمنان سوی دوستان چه بری **خصلت چهارم** باید که
در خانه دوستان چشم نگاه دارد و ببالا و پس ننگرد و

چون لحظهٔ نشست وحق زیارت گزارد برخیزد واگر در نشستن
تکلفی کنند وداند که آن تکلف از فرط اخلاص است بنشیند
واگر به هیچ وجه نباشد و با کنیزکان وغلامان ایشان گستاخ
سخن نگوید و نه در حضور خداوندخانه سلام در محارم نفرستد
وهر که بوی از دوستی سخن رساند او را متهم دارد نه دوست
دارد و او را بنمام وغماز حوالت کند که من نمّ الیک نمّ علیک
از آن بپرهیزد و هر که را حسنات وی بیش از سیئات وی
بود با او صحبت دارد و از دوستان نیک زلت قدم باز
نکشد **بیت** گر چه صد بار دور کرد زیار ، هم بدو باز

ط بپاید

ط نیک

گرد چون طومار ، واگر از جانب خود تقصیری بیند زود
دریابد که آینهٔ مودت زود زنگ گیرد و شمشیر محبت
باندک آسیبی رخنه پذیرد با مردمان صحبت داشتن
آسان است که دوستی ابنای عالم بظاهر وفاق بحاصل آید
و دشمنی باستدراج مقامی برخیزد اما از عهدهٔ حضور
دوستان بیرون آمدن بزرگ سخت است وطاعتی عظیم
شگرفست **خصلت پنجم** مردم باید که بملالت با دوستان
زندگانی نکند که ملالت جفا بزرگ است وهر که سرّ صحبت
داند معلوم کند که ملالت قاطع صحبت است بلکه موجب عدا

ط ابناء

وشت

هزار دقیقهٔ لطیف در معاشرت باید داشت و از مزاح پرهیز
باید کرد و اگر وقتی در معاشرت کلماتی با رموزی گفته آید
چندانی چندانی نباید که گرفتگی را ببرد و ترسان باید بود
تا دوست ملول نگردد اما آنکه ملالت او تو آید از طریق
خردمندان دور افتد و چندانکه توانی بار مودت رفیقان
بباید کشید و بهر کم و بیش از آنچه بود ستیز بیش و کم بباید
بود چون دست در آستین موافقت یاری و سر از گریبان
مخالصت او بر آوردی چون تر دامنان بهر بهانه از صحبت
رفیقان بر گزیدن بتر انباید کرد تا عالم محبت معمور ماند و شاخ

آرد بلکه چندان باید که
گرفتگی صح

مخالصت و مصافات بارور گردد و اگر دوستی برین شرایط
برود و در عهد کم بضاعت بود آنچه ممکن بود از شفقت و عنایت
بجای آوری تا آن دوست اگر مشوش روزگار و خلیع العذار
باشد نگاه باز آید و رعایت جانب تو فرض عین داند و هر تقصیری که
روی دهد از خود بیند و هر خللی که پدید آید بخود نسبت کند
و از جانب خود شناسد **بیت** تو جانب خویش راست کن
تا دیگران • خود جانب دیگران همه راست شود **خصلت**
ششم احتراز کن از تایرهٔ خشم که در لحظه ترا از عالم ملکی بعالم
سبعی رساند و اگر خواهی تا بدانی که غضب چگونه ناستوده است

دردیکری بچشم عبرت درحالت غضب نکاه کن تا به بینی که از
تصرف عقل چکونه بیرون رفته باشد واعضا وجوارح او چکونه
حرکات وسکنات نامتناسب کرفته وعقل که بهترین موجودات
است ازوی زایل کرده وباوی درین معامله یك رنك باشد
نظم در دماغ دلت معاذالله • آتش خشم اکر برافروزی
تو بسوزی نخست ازان آتش • وانکهی از تو دیکری سوزد
خصلت هفتم مردم باید که حریص نبود که مردم حریص باندك
مایهٔ چیزی حقوق دوستان فروکذارد ورعایت جانب شریف
را بمحقرات فی قدر معطل ومهمل کرده اند ودر معاملت راه شفقت

ونصیحت
نسود که اکران وحشت بر روزکار بر صحیفهٔ مودت بدید آید
ومردم حریص اکرچند بخلاف باطن ظاهر نکاه دارد طبیعت
اهل روزکار او غالب آید **نظم** حریص دوست نباشد نفاق
او مشنون • اکرچه رغبت صادق کند نصیحت تو • بدانکه
چون درمی درمیان کار آید • بحبهٔ بفروشد همه محبت تو
خصلت هشتم مردم باید که بطبع دوست دار شریعت
ومتابع سنت باشد که هرکه را در حق خداوند تعالی اعتقاد درست
نباشد در حق همه خلق اعتقاد نتواند بود وانکس که جانب حضرت
قدس عز وعلا وحرمت انبیا علیه السلام ورفعت ملائکه

نزدیك او قدری و سنكی نیارد تو او را حبه للاخبار و
عیبه للاسرار خود سازی و حریف همدم و ندیم محرم خود كنی
پسندیده نباشد و عاقبت آن وخیم بود **نظم** هر كو ز حسن
دوست بر تو خبر آرد ، از دو رخ نقشیده بر تو شرر آرد ،
شیرین عسلش تلخ تر از زهر دهد طعم ، نیلوفر او خار مغیلان
بر آرد ، در دایرهٔ الفت او تا ننهی پای ، زیرا كه ترا صحبت او
در شر آرد **خصلت نهم** باید كه در محافظت اسرار دوستان
بر خود قادر بود اگر چند وسواس شیطانی در افشای اسرار
رفیقان بوی راه نماید رعایت جانب امانت باید كه غالب آید و

مسامع بر وی مطلع نشود مگر بواسطهٔ یوم تبلی السرائر
نظم اگرچه خوب سخنها همی توانی گفت ، خموش باش كه هر خامشی
زیان نكنی ، وگرچه دوستی از حال تو بدی گوید ، بهوش باش كه
در حق او همان نكنی ، زبان سرخ سر سبز را بباد دهد
نگاه دار كه سر در سر زبان نكنی **خصلت دهم** باید كه كشاده
روی و بسام و خوش صحبت و شیرین عبارت باشد و با حریفان
در خیر و شر بسازد این همه شرایط در یك ذات بباید تا او را
ظریف توان خواند این همه مجاز باشد اكنون طائفه كنند آنچه
گفتند و گویند آنچه گویند و در خاطر هر یك آید كه امروز نادره

الزمان واعجوبة الدهر ثم هيهات هيهات ان بعض الظن
اثم **نظم** در جهان یک تن ظریف نماند کاز و مجمعی بیاراید
بینم اکنون ظریف موزه که او   پوست از پای مرد بر باید
این چو سگ پای آن همی گیرد   وان دگر دست این همی خاید
حکیم سنائی فرماید رحمة الله علیه قدس الله سره
کبار اگر بحفاظی و خامیست   دیوس بایزید بسطامیست

تمت مثل الامثال المدعو بظریف نامه بعون الله
وحسن التوفیق سنه
تسع و تسعین
وثمانمائه

رسالهٔ ظفرنامهٔ انوشیروانیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس وستایش مر خدای را عز وجل که آفریدگار زمین وزمانست
وروزی دهندهٔ انس وجانست وپرورندهٔ جانورانست
ودرود وتحیات برسید کاینات وبرگزیدهٔ حضرت خالق الموت
والحیوة محمد مصطفی علیه افضل الصلوات باد **اما بعد**
چنین گویند راویان اخبار وناقلان گفتار که روزی در مجمع
ملک انوشیروان عادل از حکیم کامل بزرجمهر شصت سؤال
کرد بامتحان کامل درحال جواب داد وان سؤال وجواب را
ظفرنامه نام نهاد ودرخزینه نگاه می داشت تا آخر عمر وبر سایر

ملوک بقوت دانش او سر می افراشت وهر روز مطالعه می فرمود
وتدبیر اساس مملکت می نمود وبعد از وفات او بمدتهای مدید بدست
امیر خراسان سلطان علی بن سنجر افتاد بجناب بارگاه باجاه ابوتراب
ثانی نوح بن منصور السامانی که خلیفهٔ عجم بود در خطهٔ فاخرهٔ بخارا
برسم تحفه برد خلیفه اعظم خوش آمد وبجهت شناسی تضاعف پذیر
گشت درحالی فرمود تا رئیس الحکما ابوعلی سینا را حاضر کردند
ومثال داد تا از لغت پهلوی آن کلمات را بزبان پارسی ترجمه
ساخت سؤالات غریب وجوابات عجیب نوادر وامثال و
بدایع احوال درو مندرج است خلایق از صغار وکبار مستفید

امور سیاسی و تدبیر منزلی و مدنی و حکمت عملی از و معلوم شود
قلیل الحجم و کثیر الفواید چون حقیقت است که در آفرینش عقل
و نفس ناطقه میان ادیان مختلفه اشتراک دارند و خردمند باید که
معقولات را انکار نکند تا که در دین و مذهب و خلل نباشد و
از جادهٔ دانش بعنود نیفتد و یقین داند که با کمال نبوت صاحب
دعوت شریعت صلوات الرحمن علیه بر لفظ مبارک راند است
که ولدت فی زمن الملک العادل این سخن برغبت نباشد دیگر عمت ط
می فرماید خذ العلم من افواه الرجال عامری گوید بعوض بکفر تعرض ط
و اسلام نمی رساند و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه

می فرماید خذ ما صفا و دع ما کدر پس عاقل باید که بنکات معقول
کار کند که تمامست سخنان حکماء یونان و هند و فارس برین منوال لست
و بزرگان ما گفته اند که بنگر که چه میگوید منگر که که میگوید پس
بر موجب فرمان ملک عادل حکیم کامل امتثال نمود و هر سؤالی را جوابی
شایسته گفت سؤال عادل فرمود که از خدا عز و جل چه چیز خواهیم
که همه نیکو خواسته باشیم جواب کامل گفت سه چیز یکی تن درستی
دوم توانگری سیوم ایمنی عادل فرمود که تن درستی از که جوییم کامل
گفت از موجودی که معلول نباشد باز فرمود که توانگری از که خواهیم
گفت از غنی حقیقی باز فرمود ایمنی از که باشیم گفت بر دوستی که

بی ریا بود و حاسد نباشد سوال ۲ عادل فرمود که کدام چیز است که
در همه وقت شایسته و سزاوار باشد جواب کامل گفت هنر آموختن
و دل دوستان نگاه داشتن و مال اندوختن سوال ۳ عادل
فرمود که چون از دوست ناشایستگی بدید آید چگونه از و باید بریده
شدن جواب کامل گفت بسه چیز یکی بنزدیکش کم رفتن دوم از
حالش نا پرسیدن سیوم هر گاه که بینی حاجت خواستن سوال ۴
عادل فرمود که هیچ چیز از جان عزیزتر هست جواب کامل گفت
سه چیز است که جان را بدو پرورند یکی دین نگاه داشتن دوم
کینی بوقت محاربه سیوم از سخن رستن سوال ۵ عادل فرمود که

از نزکانی خدا بعز کدام ساعتست جواب کامل گفت سه ساعت
یکی ان ساعت که نیکویی توانی کردن نکنی و دوم ان ساعت که از
یاد حق غافل باشی سیوم ان ساعت که راحت خود طلب نداری
سوال ۶ عادل فرمود که تدبیر از که پرسیم جواب کامل گفت از ان
کس که سه چیز با وی جمع باشد یکی دین پاک دوم دوست داشتن
نیکان سیوم خردمند کامل و زهد سوال ۷ عادل فرمود که
نیکویی بچند چیز تمام شود جواب کامل گفت بسه چیز یکی تواضع بی
ریا تو نفع دوم سخاوت بی منت سیوم خدمت بی طلب مکافات
سوال ۸ عادل فرمود که نیکویی با چند گروه باید کرد جواب کامل

کفت با سه کروه یکی با خداوندان دانش دوم خداوندان اصالت
سیوم خویشاوندان مشفق سوال ۹ عادل فرمود که نیکویی
با چند فرقه نباید کرد جواب کامل کفت با سه طایفه یکی با ابلهان
دوم با بدکویان سیوم با غمازان سوال ۱۰ عادل فرمود که
مهتری کرا باید و سروری کرا شاید جواب کامل کفت چهار چیز
کم خوردن کم خفتن کم کفتن کم کردن مهتری انرا باید که نیک از
بد بداند و سروری انرا باید شاید که کار بکاردانان بسپارد
سوال ۱۱ عادل فرمود که حذر از که باید کرد جواب کامل کفت
از دو کس یکی از نمام دوم از چاپلوس که همنشین تو باشد

سوال ۱۲ عادل فرمود که از فرمانها کدامست که امتثال باید
نمودن جواب کامل کفت که چهار فرمانرا یکی فرمان خدای تعالی
جل وعلا دوم فرمان اولو الامر که پادشاهست سیوم فرمان
خردمندان چهارم فرمان پدر و مادر سوال ۱۳ عادل فرمود که
کدام تخمست که بیک جا بکارند بدو جای بردارند جواب
کامل کفت نیکی کردن بجای مردم در محل هم درین جهان پاداش
یابی و هم در ان جهان از خدای عز وجل ثواب حزت یابی سوال ۱۴
عادل فرمود که چه چیز است که بر دلاوری نشان بود جواب
کامل کفت عفو کردن کناه پس از ان که قادر باشد و الله بعدد کناه

آنکه

سوال ۱۵ عادل فرمود که چه چیز است آنکه مروت تباه کند جواب
کامل گفت چهار چیز یکی هنر از بخیلی دوم عالم را عُجب و زنان را
بی شرمی سیوم مردان را دروغ گفتن سوال ۱۶ عادل فرمود که
که باشد که در وی هیچ عیب نبود جواب کامل گفت ذات بیچون
باری تعالی سوال ۱۷ عادل فرمود که از عیبها کدام نکو هیده تر
باشد جواب کامل گفت آنکه بر روی پوشیده ماند و از دانایان
آن نیاموزد سوال ۱۸ عادل فرمود که از بازرگانی بهتر چه باشد
جواب کامل گفت فراغت دل و ایمنی سوال ۱۹ عادل فرمود که
بدتر از مرگ چه باشد جواب کامل گفت سه چیز یکی تنگ دستی

دوم

دوم قرض دار بودن سیوم بنوکب احتیاج بردن سوال ۲۰
عادل فرمود که عاقبت نیکو چه بود جواب کامل گفت با عمال
صالح و خشنودی مادر و پدر سوال ۲۱ عادل فرمود که چه
چیز است که کار مردم پارسا و عالم را بفساد آرد و بی نفع
گرداند جواب کامل گفت ستودن ستمکاران و تقرب
نمودن بصحبت ایشان سوال ۲۲ عادل فرمود که چه چیز است که
بطبیب حاجت نباشد جواب کامل گفت چهار چیز یکی کم
خوردن دوم کم خفتن سیوم کم گفتن چهارم کم کردن سوال
۲۳ عادل فرمود که از مردم کدام خردمندتر است جواب

کامل گفت انکه بیشتر داند وکمتر گوید الا بقدر حاجت
سؤال ۲۴ عادل فرمود که مذلت از چه بیش آید جواب
کامل گفت از کاهلی و فساد کردن سؤال ۲۵ عادل فرمود که
تعب از چه خیزد جواب کامل گفت از تنها بودن و غریبی کشیدن
سؤال ۲۶ عادل فرمود که بی نوایی در چیست جواب کامل
گفت از خدا غافل بودن و در طاعت او سستی کردن سوال
۲۷ عادل فرمود که بی مقصودی از چه خیزد جواب کامل گفت
از تعجیل نمودن در کارها سؤال ۲۸ عادل فرمود که شرم از چه
خیزد جواب کامل گفت که دین دار را از بی دینی و بی کبر را

ازنادانی

از نادانی سؤال ۲۹ عادل فرمود که چه چیز هست که حمیت را
ببرد جواب کامل گفت که طمع سفله و در رایی ان کوشیدن
سؤال ۳۰ عادل فرمود که در جهان چه چیز هست که از ان نیکو
تر نباشد جواب کامل گفت دو چیز اول امر حق تعالی نگاه
داشتن دوم از نهی پرهیز کردن سؤال ۳۱ عادل فرمود
که اصل تواضع چیست جواب کامل گفت سه چیز یکی روی
تازه داشتن با خلایق دوم با خود از خود نیکویی کردن سیوم
از ریا و تملق دور بودن سؤال ۳۲ عادل فرمود که چه چیز
زشت تر در جهانست جواب کامل گفت دو چیز یکی تندی

از بزرگان دوم بخیلی از توانگران سوال ۳۳ عادل فرمود
که پادشاه را بچه چیز بیشتر احتیاج افتد جواب کامل گفت
بردم خردمند آزموده سوال ۳۴ عادل فرمود که در جهان بیگانه
ترکیست جواب کامل گفت انکه نادان تر باشد سؤال ۳۵
عادل فرمود که درجهان نیک بخت ترکه باشد جواب کامل گفت
انکه کردار را بعطا دادن بیاراید و گفتار را براستی آراسته
دارد سؤال ۳۶ عادل فرمود که از خلق شایسته ترکدام را
گزینم تا در غربت ایمن باشم و در حضر هم جواب کامل گفت
از تهمت دور باشد و کم آزار باشد و ادب نفس نگاه دارد

سؤال ۳۷ عادل فرمود که حق مهتر بر کهتر چند ست جواب
کامل گفت سه یکی در دل دوم در زبان سیوم در تن عادل
فرمود که بهرهٔ هر یکی چگونه باشد گفت بهرهٔ دل فکر مستقیم و بهرهٔ
زبان شکر و ثنا و بهرهٔ تن عمل پسندیده سؤال ۳۸ عادل فرمود
که دوست نیکو را نشان چه باشد جواب کامل گفت انکه خطای
ترا بپوشد و پند دهد و راز آشکاره نکند و چون کار از حد
گذشته باشد برفق و نرمی گوید که چنین نمی بایست سوال ۳۹
عادل فرمود که چه چیز است که زندگانی بدان آسان توان کرد
جواب کامل گفت سه چیز یکی بردباری دوم پرهیزکاری

ظ ۷ از خرد

ظ ۷ آنکه

سیوم نی طمعی سوال ۹۴ عادل فرمود که سرمایهٔ حرب کردن چه

باشد جواب کامل گفت عزم درست و توجه بحق و عدت لشکر

و معاونت طالع و کوکب سوال ۹۵ عادل فرمود که حاجت خواستن

بچند چیز لازم شود جواب کامل گفت بدو چیز یکی انکه ازان کس

که خواهی خوش خلق باشد دوم آن چیز که خواهی بدان سزاوار

باشی سوال ۹۶ عادل فرمود که چند چیز ست که از زنك مستغنی

نیست جواب کامل گفت سه چیز یکی انکه خردمند کامل از مشورت

مستغنی نیست دوم فارس هرچند نیرومند و کاردیده بود

از حیله مستغنی نیست سیوم بازندهٔ نرد و شطرنج هرچند نیکو

باز باشد بوقت ضرورت از مغلطه کردن مستغنی نیست

سوال ۹۷ عادل فرمود که چه باید کردن که مردمان مرادوست

دارند جواب کامل گفت سه کار یکی انکه در معامله ستم نکنی دوم

دروغ نکویی سیوم بزبان کس را نرنجانی سوال ۹۸ عادل

فرمود که اگر دانش بیاموزم چه یابم جواب کامل گفت اگر بزرگ

باشی نامدار شوی و اگر درویش باشی توانگر کردی و اگر مجهول

باشی معروف کردی و اگر در نسب نقصان داری کمال دانش

انرا بجمال آراسته کرداند سوال ۹۹ عادل فرمود که خواست

از بهر چه باید جواب کامل گفت تا حق خویشان و نزدیکان

نگهداری وجهت ایشان و مادر و پدر خبرگیری و توشهٔ ان جهان بر
داری و دشمن را دوست گردانی سوال ۴۶ عادل فرمود که کارها
بکوشش بود یا بقضا جواب کامل گفت کوشش هم بقضا را
نسبت است و اعتبار دارد سوال ۴۷ عادل فرمود که از
جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر جواب کامل گفت دو چیز
یکی از جوانان شرم داشتن و دیر کردن و دوم از پیران فرهنگ
و آهستگی در کارها سوال ۴۸ عادل فرمود که از جوان مردان بهتر
کدامست جواب کامل گفت انکه بخشند و شاد شوند و منت
ننهند سوال ۴۹ عادل فرمود که هنر وقت باشد که عیب شود جواب

گفت سخاوت با منت و باز گفتن او پیش دیگران سوال ۵۰
عادل فرمود که نیکی کردن بهتر بود یا از بدی دور بودن جواب
کامل گفت از بدی دور بودن بهتر و خوبتر از جملهٔ نیکویهاست
سوال ۵۱ عادل فرمود که کدام چیز است که مردمان انرا جویند
و هیچ کس انرا بجملگی بیکجا نیابند جواب کامل گفت چهار چیز
تن درستی و راستی و شادی و دوست یگانه سوال ۵۲
عادل فرمود که چون نشست که بزرگان عالی نسب از مردم مجهول تعلیم
علم کنند و عار ندارند جواب کامل گفت خداوندان دانش
مجهول و حقیر نباشند مگر بچشم مغرور نادان زیرا دانش صغیر را

کبیر کرد او نظر صاحب نخوت از ان محجوبست لاجرم معذور است

سوال ۹۳ عادل فرمود که چه چیز است که دانش را بیاراید جواب

کامل گفت براستی آراسته گردد و یقین پیراسته شود سوال

۹۴ عادل فرمود که هیچ چیز هست که عنان غضب باز کشیدن دارد

جواب کامل گفت دو چیز یکی از بزرگان تحمل و صبر و جواب

ناگفتن الا بنرمی دوم در وقت غضب سکون با دوستان

عاجز سوال ۹۵ عادل فرمود که در کارهای خطیر مشورت

با که کنند و محرم راز کرا کردانند جواب کامل گفت با کسی که او

سفر و حضر بسیار کرده باشد و اگر بچیز دیگر احتیاج افتد که او

ندانند بدانائی او رجوع کند که با دشمن او دوستی نداشته

باشد و در ین احتیاط بکار دارد سوال ۹۶ عادل فرمود که

وقت حاجت از اسرار با که گویند و چاره از که جویند جواب

کامل گفت از کسی که دانا بود و روزگار دیده بود و تجربه یافته

و او را بارها ازموده باشند سوال ۹۷ عادل فرمود که هیچ

چیز هست که نخورند و تن را سود دارد جواب کامل

گفت جامهٔ نو و دیدار خوبان و صحبت اهلان و نیکوی از

دوستان و بوی خوش و حمام معتدل سوال ۹۸ عادل

فرمود که چند چیز است که نشاط افزاید و دل را خرم دارد

جواب کامل گفت تفرج رياحين در بوستان با وصال
دوستان و ديدن آب روان و سرور الحان
سکران سوال ۵۶ عادل فرمود که سه چيز
مختلف که نکاهد وافزون شود و برقرار
شود کدامست جواب کامل گفت
آنچه نکاهد انفاس معدود است
وآنچه افزون شود
حرص نامعدود است
وانچه بيش وکم نشود رزقست که بدست ازل داده است

وخوردن آب روان

١٥٢٠

٧٤

[illegible] عادل و [illegible]